

تعامل عرفان و سیاست در اندیشه امام خمینی (س)

عبدالوهاب فراتی^۱

چکیده: در این مقاله مطالب زیر بحث و بررسی می‌شود:

۱- امام خمینی و جدایی از سنت فکری عارفان؛

۲- امام خمینی و نحوه ورود به ساحت سیاست.

در این قسمت به گفته امام خمینی، آدمی در پیمودن راه کمال با دو دسته از موانع زیر روبرو می‌شود: موانع درونی و موانع بیرونی.

کلیدواژه: عرفان در اندیشه امام خمینی، سیاست در اندیشه امام خمینی، تعامل عرفان و سیاست در اندیشه امام خمینی.

امام خمینی و جدایی از سنت فکری عارفان

۱- اینکه چرا عرفای ما - غالباً - علاقه‌ای به حرکت‌های سیاسی و اجتماعی از خود نشان نداده‌اند، در واقع به تفسیر آنها از دنیایی که صحنه ظهور فعالیت‌های اجتماعی بود، باز می‌گشت. در سنت عرفای اسلامی ما، مسئولیت تاریخ بر عهده عارفان نیست و خداوندی که این جهان و مردم را آفریده است، خودش بهتر می‌داند که جهان را چگونه اداره کند و با کنار رفتن کسی مثل من و تو، امور این عالم مختل نخواهد شد.

۲- غزالی گفته بود که من حدیث معروف پیامبر اسلام (ص) که فرموده بود: «یک روز امارت و حکومت بر مسلمین، معادل شصت سال عبادت است» را شنیده‌ام، اما آن را برای دنیاپرستان یا توانایان و مخلصان می‌گذارم [سروش: ۳۴۶].

آنقدر ریاست طلب و سلطنت جو در این عالم هست که با پند ما هیچ گاه آتش حب مال و جاه، خموشی نخواهد گرفت. زیرک آن است که در میان نزاع دیگران، به کار خود مشغول گردد و از نصیب خود غافل نماند و آنان را در نزاع واگذارد.

از این رو اگر بحسب تصادف، عارفی مثل امام خمینی، از درون به برون نظر کند و خواستار شکستن اسطوره قدرت شود تا راه را برای سلامت همگان هموار کند، قاعدتاً باید این معنا را حل کرده باشد تا بتواند قدم به عرصه مبارزات اجتماعی بگذارد و در خویش، تئوری را با عمل سازگار نماید.

۳- اگر چه امام خمینی در امتداد مکتب عرفانی پیشینیان، بویژه محیی الدین ابن عربی، به تطهیر نفس و اشراق دل می پرداخت و نیز اغلب نوشته های عرفانی او، شرح و بسط اسرار و رموز کتب عرفانی گذشتگان بود،^۱ با این همه، او به طور کامل در اختیار فکر عرفانی آنان نبوده است؛ او بر خلاف عارفان که دنیا و سیاست را مخمل اشراقات نفسانی و مانع سیر و سلوک فردی می دانستند، تداوم سلوک خویش را در سلوک جمع می دانست؛ جمعی که در سایه حکومت ظالمانه، از رسیدن به غایت وجود خود بازمانده بود و می بایست با رفع چنین سایه ای قرین غایت خود گردد. جالب آن است که ایشان در اولین اطلاعیه سیاسی خود که در سال ۱۳۲۳ منتشر گردید (و در مقدمه آن نیز آورده بود که بخوانید و عمل کنید) به آیه مبارکه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى» [سبا: ۶۶] استناد کرده بود. این همان آیه ای است که آغازگر فصل بیداری (باب الیقظه) است و در ابتدای کتاب *منازل السائرین* انصاری نیز آمده است؛ کتابی معنوی در باب سلوک که از همان ابتدای شروع درس در خدمت مرحوم شاه آبادی، محبوب امام خمینی واقع شد.

۱. مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، شرح حمزة بن فناری بر مفتاح الغیب لئونوی، شرح چهل حدیث، معراج السالکین و صلاة العارفين و شرح حدیث جنود عقل و جهل، از جمله آثار عرفانی ایشان به حساب می آید.

پس «قیام الله» یک نقطه اساسی عزیمت برای سلوک به حساب می‌آید. شاید هیچ یک از اساتید امام به اندازه مرحوم شاه آبادی - که همواره امام خمینی از او به عنوان «استاد الهیة ماه» نام می‌برد - بر تفکر عرفانی ایشان و نیز ورود به سلوک جمعی و تعامل برقرار کردن بین عرفان و سیاست، بر ایشان تأثیر نگذاشته است.

مرحوم شاه آبادی یکی از معدود عالمان عارفی بود که در زمان رضاشاه به عملکرد خاندان پهلوی اعتراض کرد. او در مراسم عاشورا، پیوسته علیه پهلوی اول سخنرانی می‌کرد و در یک مورد با اعتکافی یازده ماهه در حرم شاه عبدالعظیم، نارضایتی خود را شدیداً ابراز نمود.

این تعهد سیاسی در یکی از کتابهای او تحت عنوان *شذرات المعارف*، اثر مختصری که به عنوان یک اثر اجتماعی و عرفانی شناخته شده است، بخوبی آشکار است. ایشان در این کتاب به تحلیل علل انحطاط و نارضایتی در جوامع اسلامی می‌پردازد و گسترش تعالیم ناب اسلامی را به عنوان وسیله‌ای برای درمان دردهای اجتماعی و ایجاد وحدت پیشنهاد می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اگرچه استقرار حکومت اسلامی به طور کامل، وظیفه‌ای است که برای صاحب الزمان^(ع) محفوظ نگه داشته شده، اما بعد سیاسی اسلام را که احکام قضایی به آنها دلالت دارند، نمی‌توان نادیده گرفت؛ زیرا اسلام مطمئناً یک دین سیاسی است [الگار ش ۱: ۱۹۶-۱۹۷].

۴- وجود چنین نگرشی در امام خمینی، نه تنها او را از جمع سایر عرفای اسلامی جدا می‌ساخت، بلکه او را نیز مجبور می‌ساخت تا بر چنین تفکری بشورد و تعمیق و گسترش آن را مترادف با غربت اسلام بداند. به همین دلیل امام خمینی در جایی اشاره به این موضوع می‌فرماید:

اسلام غریب است؛ از اول غریب بوده و الان هم غریب است؛ برای اینکه غریب آن است که نمی‌شناسند او را، در یک جامعه‌ای هست او، اما نمی‌شناسند... همیشه یک ورق را گرفته‌اند آن ورق دیگر را حذف کرده‌اند یا مخالفت با آن کرده‌اند.

یک مدت زیادی گرفتار عرفا ما بودیم، اسلام گرفتار عرفا بود؛ آنها خدمتشان خوب بود اما گرفتاری برای این بود که همه چیز را برمی‌گردانند به آن طرف، هر چه دستشان، هر آیه‌ای

دستشان می‌آمد می‌رفت آن طرف. مثل تفسیر ملا عبدالرزاق؛ خوب بسیار مرد دانشمندی، بسیار مرد با فضیلتی، اما همه قرآن را برگردانده به آن طرف؛ کأنه قرآن با این کارها کار ندارد!

یک وقت هم گرفتار شدیم به یک دسته دیگری که همه معنویات را برمی‌گردانند به این، اصلاً به معنویات کار ندارند؛ کأنه اسلام آمده برای این که اسلام همه طریقه‌اش مثل هیتلر که او آمد که دنیاگیری کند و کشورگشایی کند، اسلام هم آمده کشورگشایی کند! [صحیفه امام ج ۸: ۵۳۰].

این بیانات نشان می‌دهد که امام خمینی، هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی، به ما آموختند که تمام راه آن نیست که آن بزرگان رفته‌اند؛ چنان نیست که هر ارزشی که آنان پیش نهاده‌اند، روش خوبی هم در کنارش نهاده‌اند. ما با حفظ ارزشهای آنان می‌توانیم با به دستگیری قدرت، در کالبد روشها نیز به روح تازه‌ای برسیم.

امام خمینی در این عصر، عارفی بود که شفقت بر خلق و غم خلائق، دغدغه او به حساب می‌آمد. در واقع او معتقد بود که سلوک عرفانی خویش را تنها در مهار زدن بر قدرت و ثروت و مهیا کردن زمینه استکمال نفس و خلائق باید جستجو کرد و باید آتش جهنم را در همین جهان خاموش نمود.

امام خمینی و نحوه ورود به ساحت سیاست

۱- در هر اندیشه سیاسی، قرائت خاصی از انسان - خواه آشکار و خواه ضمنی - مندرج است و این قرائت، نقش مهمی در هندسه فکری آن اندیشه دارد. توضیح اولیه بسیاری از مسائل ثانویه در اندیشه‌های سیاسی را باید در برداشت خاص آنها از طبع بشر جستجو کرد [بشیریه: ۵].

اینکه آدمی دارای چه اجزا و عناصری است، غایت وجودی انسان^۱ یا معضل وجودی او^۲ چیست؟ آیا سرشت آدمی، نیک است یا شر؟ آیا هیوط او بر زمین، نتیجه فطرت ناپاک انسان و

1. telos

2. ontological problematic

مآلاً دنیا محل عذاب او به شمار می‌رود؟ و بالاخره اینکه آیا دنیا در تمام لایه‌ها و سطوح آن، مسبوق به غایت و جودی انسان است یا معطوف بر غلبه آن؟ [منوچهری ش ۸: ۱۲۱] پاسخ به مجموعه این پرسشها، در شناخت ما به نقطه عزیمت هر اندیشه سیاسی نقش بسزایی دارد.

انسان در معرفت عرفانی امام خمینی، خلاصه و عصاره عالم خلقت است که ماهیتاً رو به سوی کمال دارد. کمال، غایت و جودی انسان است که در ترجمان امام خمینی به مفهوم عشق ذاتی و فطری آدمیان به جمال باری تعالی و هویت مطلقه آمده است. هرچند آدمی از وجود چنین عشق سرشاری در نهاد خود غافل است، لکن این میل، فطرت و معرفتی است که او را ناخواسته به جمال الله رهنمون می‌سازد:

یکی از فطرت‌هایی که جمیع سلسله بنی‌الانسان، مخمّر بر آن هستند... فطرت عشق به کمال است... اگرچه در تشخیص کمال و آن که کمال در چیست و محبوب و معشوق کجا است، مردم کمال اختلاف را دارند... ولی باید دانست که با همه وصف، هیچ‌یک از آنها عشقشان و معیتشان راجع به آنچه گمان کردند، نیست و معشوق آنها و کعبه آمال آنها آنچه را توهم کردند، نمی‌باشد؛ زیرا که هرکس به فطرت خود رجوع کند، می‌یابد که قلبش به هرچه متوجه است، اگر به مرتبه بالاتری از آن بیاید فوراً قلب از اولی منصرف گردد، و به دیگری که کامل‌تر است، متوجه شود [آیین انقلاب اسلامی: ۱۸۶].

ایشان در ادامه با استنفهامی انکاری، کمال مطلق را در ورای همه توهمات، چنین بیان می‌کند:

آیا در جمیع سلسله موجودات در عالم تصور و خیال، و در تجویزات عقلیه و اعتباریه، موجودی که کمال مطلق و جمال مطلق داشته باشد، جز ذات مقدس مبدأ عالم - جلّت عظمته - سراغ دارید؟ و آیا جمیل علی الاطلاق که بی نقص باشد جز آن محبوب مطلق هست؟ [آیین انقلاب اسلامی: ۱۸۸].

با این همه به دیده امام خمینی، پیمودن راه وصول به کمال مطلق، معضل و جودی انسان است و این نه جبر، بلکه اراده و اختیار انسان است که وصول به کمال را برای او میسر می‌سازد. ایشان با بیان این مطلب که دو راه در پیش روی انسان وجود دارد؛ یکی راه الوهیت و دیگری راه طبیعت،

و انتخاب هر یک از این دو بسته به اراده آدمی است [صحیفه امام ج ۸، ۳۲۷]. انسان را موجودی می‌داند که می‌تواند با تکیه بر خصلت وجودی خویش (اراده) به معنای موجودی خویش (کمال) تحقق بخشد [منوچهری ش ۸، ۱۶۱].

از این رو توجه و حرکت کمال‌جویانه، مفهوم ماهوی زندگی انسان و اراده انسانی، وسیله ماهوی او در پیمودن مسیر کمال است. هر مانعی بر سر این راه یک ضد ارزش است و باید در پروسه‌ای سخت و پیگیر و تلاشی وافر توأم با آگاهی، از میان برداشته شود.

به گفته امام خمینی، آدمی در پیمودن راه کمال با دو دسته از موانع زیر روبه‌رو می‌گردد:

الف. موانع درونی: حب نفس و غفلت از خداوند - که قالب عنصر شرّ درونی آدمی است - از موانع اصلی تحقق ماهیت وجودی انسان به حساب می‌آید. در واقع «تمام مفساد روحانی و اخلاقی و اعمالی از حبّ به دنیا و غفلت از حق تعالی و آخرت است.» که «بهترین علاجها... این است که هر یک از این ملکات زشت را که در خود می‌بینی، در نظر بگیری و برخلاف آن تا چندی مردانه قیام و اقدام کنی» [بین انقلاب اسلامی: ۲۲۲-۲۲۴].

ب. موانع بیرونی: اگر منقاد تمنای نفس شدن، مانع درونی تحقق کمال جویی انسان می‌شود، همین طور زیر بار قدرتهای سلطه‌گر بیرونی رفتن نیز مخدوش‌کننده تجلی کمال جویی انسان در حیات اجتماعی است که علاجی جز عصیان و شورش همه مردم علیه ستمگران ندارد.

از این رو، در نظر امام خمینی عشق به کمال، بسته به اراده انسانی و انجام عمل صالح است. عمل صالح نیز که تجلی نیت آدمی به حساب می‌آید، متکی بر اختیار انسان در انتخاب عمل خیر یا شر است. هر عمل صالح یا فاسدی بر نفس انسان تأثیری نورانی یا ظلمانی می‌گذارد و آن را همواره منفعل می‌سازد. در واقع استکمال نفس آدمی یا سعادت او چیزی جز تجسم اعمال صالح او نیست؛ چرا که سعادت و شقاوت، یا به تعبیر امام خمینی بهشت و دوزخ، حاصل عمل انسان است نه جزء یا لازم ماهیت او. سعادت و شقاوت، یا به تعبیر امام خمینی بهشت و دوزخ، حاصل عمل انسان است نه جزء یا لازم ماهیت او. سعادت و شقاوت، هر دو امری وجودی‌اند که محتاج به علت

و مبدأند. مبدأ سعادت، عقاید حقه، اخلاق حسنه و کردار صالح و علت شقاوت نیز عقاید باطله، اخلاق ناپسند و کردار ناشایست است.

بررسی موانع درونی استكمال نفس و چگونگی تعدیل آنها در جدال با نیروهای خیر، موضوع علم اخلاق است که امام خمینی در آثاری همچون شرح *چهل حدیث* به تفصیل از آنها سخن گفته است. مبارزه علیه موانع بیرونی (استبداد) نیز در نظریه سیاسی امام خمینی متعلق به حوزه سیاست است که از منظری اخلاقی بدان نگریسته می‌شود.

اگر عمل صالح در علم اخلاق امام خمینی، مفهومی کلیدی به حساب آید، مبارزه سیاسی مصداقی از مصادیق عمل صالح است. در واقع مفهوم مبارزه و قیام فصل مشترک اخلاق و سیاست می‌شود و قیام علیه استبداد و دیکتاتورین علاوه بر اینکه پدیده‌ای سیاسی قلمداد می‌گردد، خصلت اخلاقی نیز پیدا می‌کند.

بنابراین رهایی از سلطه و سیطره دیگران به عنوان یک پدیده اخلاقی - سیاسی در خدمت تحقق ماهیت وجودی انسان قرار می‌گیرد و راه وصول به عشق مطلق را در سایه دولتی که حاکمان آن علاقه‌ای به تحمیل نظرات و خواسته‌های نفسانی خود بر مردم ندارند، هموار می‌سازد.

زیر بار ظلم رفتن - مثل ظالم - ظلم کردن، هر دو اش از ناحیه عدم تزکیه است... تزکیه، ذکر اسم الله و صلوة اینها مراتبی است، اگر ما به این رسیده بودیم، نه حال انفعالی پیدا می‌کردیم برای پذیرش ظلم و نه ظالم بودیم [صحیفه امام ج ۱۸: ۴۹۹].

امام خمینی با اشاره به ظلم و سلطه به عنوان مانع بیرونی بر سر راه کمال‌یابی انسان، بر ضرورت عمل سیاسی تأکید می‌ورزد و صراحتاً قیام علیه سلطان مستبد را سیره انبیا و تکلیف عموم مسلمین می‌داند. ایشان در صحیفه امام آورده:

مسئله اساسی، عصیان و قیام همه مردم بر ضد استمگرانی است که بدانها ستم می‌کنند... [ج ۳: ۳۷۲]. انبیا و اولیا، در مقابل ظلمه، در مقابل اشخاص که ظلم به مردم می‌کردند، قیام می‌کردند... سیره انبیا، همین بوده است که اگر چنانچه یک سلطانی جائز بر مردم حکومت می‌خواهد بکند بایستید در

مقابلش... [ج ۴: ۱۵۰-۱۵۲] همه مسلمانها تکلیفشان این است که هم عمل
 بکنند هم علم پیدا بکنند... معارضه با ظلم و با اجحاف به اندازه قدرتشان
 بکنند [ج ۴: ۲۲۹].

۲- چنانچه ملاحظه شد، دغدغه اصلی امام خمینی در حیات سیاسی انسان، مشکل استبداد
 است؛ پدیده یا خصیلتی که در مواجهه انسان با جهان خارج و ورود او به زندگی مدنی،
 مهمترین مانع تحقق غایت وجودی او به حساب می آید.

مهم آن است که بدانیم امام خمینی از چه منظری به استبداد می نگردد؟ آیا استبداد در فهم
 سیاسی ایشان، همانند برخی از مفاهیم عصر مدرن، مثل پارلمانتاریسم، دموکراسی و مشروطیت،
 یک ساخت است که دارای سازوکار ویژه‌ای است و بدون اینکه به آمد و شد افراد بسته باشد،
 نهادینه شده است؟ یا اینکه امام خمینی از منظری کاملاً سنتی به آن می نگردد؟

دانستن پاسخ این سؤال از آن جهت اهمیت دارد که نقطه عزیمت امام خمینی از مشروطیت به
 ولایت فقیه را تبیین و توصیف می کند. اساساً استبداد، دیکتاتوری و در تعبیری سنتی تر از امام
 خمینی، قلدری، صفت رذیله‌ای است که بر اثر عدم تهذیب نفس آدمی ظهور می کند و به تدریج
 به ملکه‌ای پایدار تبدیل می شود. اگر دارنده چنین خصیلتی بر اریکه قدرت تکیه زند و دولتی برپا
 کند که منویات و خواسته‌های نفسانی خود را به فعلیت برساند، این همان مانعی است که نمادهای
 بیرونی آن در جامعه، غایت وجودی انسان را به مخاطره می اندازد.^۱

از این رو استبداد در نظریه سیاسی امام خمینی، وصف سلطان است نه خصیلت سلطنت و
 چنان که بعداً خواهد آمد، وجود دو دسته از سلاطین عدل و جور در احادیث اسلامی، حاکی از
 روایتی است که امام خمینی از استبداد به عنوان امری عارضی و وصفی نفسانی در نهان سلطان
 دارد.

۱. مؤید سنتی بودن مسأله استبداد در نظریه سیاسی امام خمینی آن است که ایشان هیچ‌گاه از واژگان دیکتاتوری و
 استبداد که واژگان مدرن هستند، مفاهیم جدید آنها را اراده نموده و این واژه‌ها را در همان معانی سنتی خود، یعنی
 ستم و ظلم و قلدری، به کار برده است.

اینکه حاکم یا سلطان وقت، عادل است یا ظالم، یک پرسش است و اینکه سلطنت به عنوان شیوه و قالبی برای حکومت اسلامی، مستند شرعی دارد یا نه، پرسشی دیگر است. مهم آن است که شاه فعلی، دیکتاتور است و زیر بار ستم او ماندن حرام و برخاسته از عدم تهذیب نفوس آحاد ملت است.

با این حساب، اندیشه سیاسی امام خمینی از بنیانهای کاملاً سنتی سرچشمه می‌گیرد و ناب بودن وجه سنتی آن بر اجزا و عناصر آویز شده مدرن، غلبه جدی دارد.

دلیل این مسأله نیز برخاسته از آن است که اولاً، پدیده قدرت در منظر امام خمینی فرمی هرمی دارد و ایشان همانند فلاسفه سیاسی عصر کلاسیک، قدرت را به مثابه هرمی می‌بیند که دارای رأس و قاعده‌ای مخصوص به خود می‌باشد؛ هرچه بر سر قاعده نازل می‌شود، از آن رأس هرم است.

ثانیاً، استبداد، یا به عبارتی مشکل اصلی رأس هرم، نه به عنوان یک ساخت، بلکه به عنوان ملکه‌ای نفسانی مسئول بلیات در قاعده است که باید به گونه‌ای زایل گردد.

هرمی بودن قدرت و نهانی شدن استبداد سبب شد تا امام خمینی دغدغه پاسخ به سؤال فلسفه سیاسی کلاسیک را، یعنی «چه کسی باید حکومت کند؟» و «قدرت از آن کیست؟» پیدا کند. ایشان در میانه سال ۱۳۴۸ ش. و اوج اندیشه سیاسی خود ولایت فقیه را پاسخی دینی به این پرسش قلمداد می‌کند. در واقع مهمترین پرسش امام خمینی در باب قدرت و مشروعیت آن همین سؤال است که بر کلیت اندیشه سیاسی ایشان سیطره هژمونیک دارد.

هرچند ایشان در مدت اقامت خود در پاریس با دغدغه‌های فلسفی - سیاسی عصر مدرن، یعنی چگونگی حکومت کردن، مواجه و در بحث جمهوری اسلامی به آن نزدیک می‌شود، لکن پس از استقرار حکومت دینی در ایران و احتمال بروز مجدد استبداد و نیز واژه‌های ایشان در دینی بودن یا ماندن جمهوریت، سلامت دغدغه مدرن خود را در ذیل دغدغه سنتی خود، یعنی ولایت فقیه، مستقر می‌سازد و در فرجام اندیشه سیاسی خود به عمل صالح و تهذیب نفس در کنترل دیکتاتوری باز می‌گردد.

۳- به گفته کلیم صدیقی، متفکر مسلمان انگلیسی تبار، مهمترین عامل موفقیت امام خمینی در سرنگونی سلطنت دودمان پهلوی و استقرار نظام بدیل، آلوده نشدن اندیشه و عمل ایشان به مفاهیم سیاسی مدرن بود [س ۱ ش ۳ و ۴: ۴-۴].

او هیچ گاه در انتقاد از رژیم پهلوی نه به بحرانهای عمومی اردوگاه امپریالیسم اشاره کرد و نه از واژه‌هایی مانند بورژوازی، الیناسیون اجتماعی، مدرنیزاسیون، افزایش انتظارات، ناسازگاری سلطنت با توسعه صنعتی، فقدان جامعه مدنی و تفکیک نشدن قوا، که در زبان سیاسی نیروهای مارکسیست، شبه مارکسیست و ناسیونالیست مخالف شاه متداول بود، در رویارویی خود با رژیم بهره جست. این واژه‌ها و مفاهیم تنها نزد گروهی اندک، آن هم تحت تأثیر گرایشهای عمومی و جهانی مارکسیسم به کار برده می‌شد و بدین وسیله از همخوانی و هم‌زبانی با توده‌های سنتی مردم محروم می‌شدند.

این در حالی بود که امام خمینی در انتقادات خود از واژه‌هایی استفاده می‌کرد که دارای مفهومی پیچیده و تئوریک نبود و تمام لایه‌های اجتماعی نیز آنها را بخوبی لمس می‌کردند. «ستمکار و ظالم بودن شاه»، «نوکری شاه برای اجانب» و «بی دینی او» سه محور عمده در حملات امام خمینی به رژیم شاه بود که از مفهومی روشن و همه‌گیر برخوردار بودند.

درواقع ناب و سنتی بودن اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی خصلت مهمی بود که سایر نیروهای اپوزیسیون فاقد آن بودند. امام خمینی برخلاف مخالفان چپ که ایدئولوژی مبارزه خود را از مارکسیسم به عاریت گرفته بودند و نیز برخلاف نیروهای شبه مارکسیست - مانند سازمان مجاهدین خلق ایران و نیروهای لیبرال که به ترتیب علاقه‌مند به تلفیق آموزه‌های دینی با مارکسیسم و لیبرالیسم بودند - نظریه سیاسی و حتی تاکتیک مبارزه خود را از درون آموزه‌های کاملاً سنتی استخراج نمود و با به حاشیه راندن گروههای دیگر، رهبری بلامنازع انقلاب را برعهده گرفت.

بی‌گمان کسی باور نمی‌کرد که از درون یک نهاد علمی - سنتی (حوزه علمیه) که به قول برخی از متفکران غرب، یکی از نهادهای فرورفته در فضای علمی، قدیمی و روحی است، مردی بیرون آید که انقلاب بزرگی را رهبری و دولتی هماهنگ با زمانه تأسیس نماید و غرب را نه تنها

محکوم کند، بلکه با آن از موضعی سخن بگوید که برای همگان، رسالتی جهانی به ارمغان آورده است.

شهرت یافتن دهه هشتاد میلادی به «دهه خمینی»^۱ حکایت از تکانه‌هایی بود که ایشان در عرصه‌های مختلف آن دهه به وجود آورده بود؛ تکانه‌هایی که برخاسته از چالشی بود که اندیشه ناب، خالص و کاملاً سنتی امام خمینی در مواجهه با دنیای مدرن و سنت‌گریز غرب به راه انداخته بود.

با این همه، اندیشه سیاسی ایشان نه در طبقه‌بندیهای متعارف مستقر می‌شد و نه عمل و تاکتیک مبارزه ایشان معمول مبارزان معاصرش بود.

درواقع امام خمینی برای دستیابی به یوتویپای خود، یعنی حکومت اسلامی، بدون اینکه حزب یا سازمانی داشته باشد، تکیه بر حزب را به تکیه بر بسیج توده‌ها تبدیل کرد و با به وجود آوردن یک رابطه ولایی که در سنت شیعی، در قالب نهادی سنت به نام مرجعیت تبلور می‌یافت، آحاد ملت را علیه وضع موجود شوراند.

به عقیده امام خمینی اینگونه از مبارزه در بطن قرآن و سنت ریشه دارد و همه مردم از اعضای حزب شیعه و در مفهوم فراگیرتر، از اعضای امت اسلامی به حساب می‌آیند و برای رسیدن به یک هدف می‌جنگند. این اندیشه و استراتژی که به غلط به «خمینسم» شهرت یافته، در واقع چیزی جز یک اندیشه ناب و استراتژی برخاسته از متن اسلام نیست. هر چند ظلم ستیزی و مبارزه با سلطان ظالم، امری غریزی بود و ریشه در آموزه‌های دینی داشت و هم برای بسیج توده‌ای، نیازمند صورت بندی تازه‌ای نبود، با این همه، فعلیت یافتن آن نیاز به شجاعتی داشت که تنها در امام خمینی یافت می‌شد [س ۱ ش ۳ و ۴: ۳-۴]؛ شجاعتی که بسیاری از معاصران سنتی و روشنفکر آن دوره از آن بی بهره بودند و از آن واژه داشتند.

۱. در واقع، کتابی به همین نام، یعنی با نام خدا، دهه خمینی وجود دارد که رابین رایت نوشته است.

۴- اگر استبداد مشکل بیرونی تحقق کمال جوینی انسان در عرصه حیات اجتماعی است و وجود این مانع در رأس هرم، مخدوش کننده آن کمال در قاعده می‌گردد، راهی جز قیام علیه آن و جایگزینی فردی صالح و عادل در رأس هرم وجود ندارد.

اینکه در چه ساختاری این دغدغه پایان می‌یابد و در چه قالبی تحقق پیدا می‌کند، موضوع دیگری است که مجال دیگری را می‌طلبد؛ اجمالاً باید دانست که حکومت اسلامی بدون آنکه رنگ و بوی هیچ ساختاری را به خود گیرد، به عنوان ایده و آرزو، یوتویپی امام خمینی در عصر غیبت است. در واقع حکومت اسلامی، محتوا و مفهومی است که می‌تواند در قالبها و رژیمهای حقوقی متنوعی تبلور یابد. مهم آن است که این محتوا باید هم موانع استکمال نفس آدمی را بردارد و هم زمینه‌های تجلی آن را فراهم سازد و این مسأله برخاسته از آن است که محتوای حکومت اسلامی در نزد امام خمینی، مقصود بالذات و نوع رژیم و قالب آن مقصود بالعرض است. دستیابی به این ایده و آرزو نیز مبتنی بر تحقق دو رکن است: یکی نفی وضع موجود و دیگری استقرار نظام بدیل.

اینکه سلطنت (پهلوی) به عنوان قدرت مستقر، بنا به چه عللی نامشروع است و چه عواملی موجبات سرنگونی آن را فراهم می‌سازد، در کنار پرسش دیگری، یعنی اینکه آیا برون رفت مشروطیت می‌تواند موجبات مذکور را برطرف سازد یا خیر، مهمترین سؤالاتی است که در رکن اول برای امام خمینی مطرح است.

در درجه بعد، با چه متد و روشی می‌توان به این بحران خاتمه داد؟ و از معبر چه ساختاری می‌توان به حکومت اسلامی دست یافت؟ اینها اساسی‌ترین پرسشهایی است که به وجه ایجابی اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی مرتبط می‌گردد.

با این همه، آنچه به مهره‌ها و دانه‌های وجوه سلبی و ایجابی اندیشه سیاسی امام خمینی پیوند می‌دهد و آنها را بر محوریت خود سامان می‌بخشد، همان معضل استبداد است. این مشکل - که مبارزه با آن همانند روحی در کالبد اندیشه ایشان دمیده شده است - در وجوه سلبی و ایجابی اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی چنین تبلور می‌یابد:

الف. سلطنت مطلقه به علت ارثی شدن قدرت و مستبد بودن سلطان، خلاف عقل، شرع و حقوق بشر است (نفی سلطنت مطلقه)؛

ب. مشروطیت به عنوان یک ساخت نمی‌تواند ملکه نفسانی استبداد را برطرف سازد (نفی سلطنت مشروطه)؛

ج. استقرار فردی صالح و عادل در رأس قدرت می‌تواند از بروز یا ملکه شدن صفت رذیله استبداد ممانعت به عمل آورد (ولایت فقیه).

چنان که مشاهده شد، گرایش عمومی هر سه محور کاملاً سنتی است و از تحلیل ماهیت استبداد گرفته تا مکانیسم حل آن در ساخت قدرت، دغدغه‌های ناب امام خمینی در همه آنها مشهود است. با این همه، پرسشهای جدیدی که فلسفه سیاسی مدرن در باب چگونگی حکومت کردن، در مدت اقامت ایشان در فرانسه پیش روی ایشان نهاد، برای مدتی ایشان را از دغدغه‌های سنتی دور و به مسائل جدید مشغول ساخت. اگر در سالهای تبعید خود به عراق از ولایت فقیه سخن گفته بود، هم اینکه در فرانسه از حکومتی سخن به میان می‌آورد که در گفته‌های ایشان مسیوق به ذکر نبود. این حکومت که به جمهوری اسلامی شهرت گرفت برای نخستین بار در ۲۲ مهر ماه ۱۳۵۷ در مصاحبه امام خمینی با خبرنگار فیگارو مطرح گردید.

اینکه چرا امام خمینی در آستانه پیروزی انقلاب، در بیانات خود به فلسفه تغییر حکومت اسلامی از ولایت فقیه به جمهوری اسلامی اشاره نکرده است، نیازمند فرصت دیگری است، مهم آن است که اولاً ترکیب جمهوری اسلامی چه مفهومی دارد؟ و تا چه حد به دغدغه امام خمینی در مبارزه با استبداد خاتمه می‌دهد؟

اجمالاً باید دانسته شود که جمهوری^۱ در بیانات امام خمینی، یعنی دولتی که قدرت در آن ارثی نباشد. اگر توارث در قدرت را ملاک سلطنتی شدن آن بدانیم، نفی آن، جمهوری می‌شود. در واقع، دولت پلیتی دولتی است که توسط مردم برگزیده می‌شود و جابه‌جایی نخبگان از انحصار یک خاندهان بیرون می‌آید.

با این حال، خارج شدن قدرت از مکانیسم توارث، به مفهوم ترادف جمهوری با دموکراسی نیست؛ چه بسا رژیمهای سلطنتی که دموکراتیک هستند، مثل انگلستان؛ و رژیمهای دموکراتیکی که ساختاری کاملاً توتالیتریستی^۱ دارند، مثل دولت ادولف هیتلر در آلمان.

از این رو ورود ایران به عصر جمهوریت صرفاً به معضل توارث در قدرت خاتمه می‌بخشد. اما درباره اینکه آیا ساختار جمهوری اسلامی الزاماً نظامی دموکراتیک خواهد بود، و آیا جمهوریت، خود به روایتی دیگر به استبداد نخبگان برگزیده و انحصار قدرت توسط احزاب و جناحهای سیاسی درون نظام مبدل نخواهد شد، پاسخ امام خمینی منفی است. در واقع جمهوریت ممکن است به واهمه همیشگی ایشان از استبداد پایان ندهد و مانعی برای انتقال آن از سلطنت و دمیدن مجدد آن در کالبد جمهوریت به حساب نیاید.

هرچند حذف توارث در نظر امام خمینی اولین گام برای برقراری نظامی مردم‌سالار در ایران به حساب می‌آید، اما بقا و استمرار آن و مهمتر از همه، حفظ اسلامیت نظام در ذیل یا عرض آن، نیازمند مکانیسمی است که نه در آموزه‌های سیاسی عصر مدرن، بلکه در منظومه سنت یافته می‌شود. اگر در نظام سلطنتی، مشکل دیکتاتوری به نهاد سلطان رجوع می‌کرد، همان علل و عوامل نفسانی می‌تواند جمع برگزیدگان را به استبداد گروهی بکشاند و مانع تحقق اسلامیت نظام شود؛ اگر برای زایل ساختن خصلت رذیله استبداد، ساخت مشروطیت نمی‌توانست راه کار مناسبی برای به کنترل در آوردن آن تبدیل شود، طبعاً جمهوری هم نمی‌تواند آن ملکه انباشت شده گروهی را سروسامان دهد؛ اگر عزل شاه و جایگزینی فردی عادل و وارسته می‌توانست به مشکل رأس هرم پایان دهد، در عصر جمهوریت نیز حاکمیت همان فرد، بهترین روشی است که می‌تواند سلامت دو رکن جمهوریت و اسلامیت را در پروسه‌های توأمان حفظ کند.

منابع

- امام خمینی، روح الله، *آیین انقلاب اسلامی*.
- _____، (۱۳۷۸). *صحیفه امام*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- بشیریه، حسین. *دولت و عقل*.
- رایت، رابین. *یا نام خدا، دهه خمینی*.
- سروش، عبدالکریم. *قصد ارباب معرفت*.
- منوچهری، عباس. «دین و دموکراسی از دیدگاه امام خمینی». *مجله نامه پژوهش*.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی